

ایران در آستان پنجمین برش تاریخی، بخش چهارم: خزان خاور

بهروز آرمان

behroozarman@yahoo.com

پیش گفتار

این رشته نوشتارها، کنکاشی هستند "بسیار کوتاه" در چهار برش برجسته ی تاریخ اجتماعی-اقتصادی ایران. گزینش این چهار دوران، کم و بیش تازگی دارد، چرا که بیشتر نویسندگان، تاریخ ایران را به دو دوره ی پیش و پس از اسلام بخش کرده، و به ارزیابی سپرده اند. از دیدگاه نگارنده، شیوه ی لایه بندی چهارگانه می تواند به روشنی دگرگونی های زیربنایی و روبنایی در گذشته و اکنون، یاری رساند.

برآیند پایانی این کنکاش ها، از اهمیتی امروزی برخوردار است، چرا که برگرفته از این ارزیابی ها، به نظر می رسد کشور ما در پایان چهارمین پاره ی تاریخ خود، و در آستان پنجمین برش اش جای گرفته باشد. نگرستی اینکه، برش چهارم و پایانی با "سوگ گستری ها" و تندروی های دینی، آغاز و پایان می یابد. صفوی ها آغازکننده ی آن، و ولایی ها (گویا) پایان دهنده ی آنند.

در نوشتارهای پیشین، برش یکم و دوم، و بخشی از برش سوم را به ارزیابی سپردیم. در این نوشتار به پاره ی دوم از برش سوم می پردازیم، و با یاری از فردوسی، و با آرزوی برپایی "آذرکده های خندان" (و نه گریان) در درون مان، و برافراشتن درفش "دولت سایه ی مردمی" پیشاپیش مان، می خوانیم:

چو رزم آیدت پیش هشیار باش

تنت را زدشمن نگهدار باش

چو بدخواه پیش تو صف برکشید

ترا رای و آرام باید گزید

چو بینی به آورد کس همبرد

نباید که گردد ترا روی زرد

تو پیروزی ار پیشدستی کنی

سرت پست گردد چو سستی کنی

گر او تیز گردد تو زو بر مگرد

هشیوار یاران گزین در نبرد

ایران در آستان پنجمین برش تاریخی، بخش چهارم: خزان خاور

رشیدالدین رویدادی را در این برش تاریخی به رشته ی تحریر می آورد که درد آلود و آموختنی است: "اگر کسی در تمامیت آنجا (یزد) می گردید قطعا یک آفریده را نمی دید که با وی سخن گوید یا حال او بپرسد و معدودی چند که مانده بودند، دیده بانی معین داشتند، چون از دور یکی را بدیدی، اعلام کردی (و) جمله در کهریزها و میان ریگ ها پنهان شدند.".

برگرفته از کتاب "در بستر تاریخ ایران"

چیرگی عرب ها بر ایران دگرگونی های اقتصادی-اجتماعی چندی در پی داشت. نخست اینکه آنان، از چادرنشین و گاها یکجانشین، به صورت قبیله های کامل به ایران مهاجرت کردند و در محل اقامت خود با برپائی اردوگاه هایی که محل سکونت نماینده ی خلیفه بود، مراکزی ایجاد کردند که کم کم به مراکز زندگی شهری و محل تلاقی

فرهنگ مشترک اسلامی فراروئیدند. حتی تا سده ی دهم میلادی در پاره ای از شهرهای ایران، مانند قم، اکثریت ساکنین عرب بودند. دوم اینکه، آمدن مهاجرین به فلات ایران با تصاحب بخشی از زمین های کشاورزی از سوی آنان همرا بود. در آغاز، زمین های دولتی و دیوانی، بخش چشمگیری از اراضی را تشکیل می دادند، و دولت به وسیله ی دستگاه ویژه ی دیوانی، از کشاورزان بهره کشی چندسویه می کرد. سوم اینکه، آمدن اعراب به حذف خط پیشین ایرانی انجامید و زبان عربی برای مدتی به زبان رسمی کشور تبدیل شد. زبان پارسی بیشتر در سده ی دهم میلادی، نخست در شعر، و در سده ی یازدهم میلادی در نگارش، به کار گرفته شد. چهارمین تأثیر که از همه ژرف تر بود، گسترش دین اسلام در میان ایرانیان بود. اسلام در زمان امویان به کندی و سختی پذیرفته شد. در این برش، بیشتر کسانی که به آیین نو روی می آوردند، می خواستند خود را از بند "جزیه" رها سازند، و در میان شان باورمندان دینی کم بودند.

با فروپاشی دودمان اموی، دوران جدائی گام به گام ایرانیان از آیین زرتشتی آغاز شد. در این روند، بخش چشمگیری از سرکردگان و دیوان سالاران و زمینداران ایرانی رفته رفته در بافت حکومتی تازه، و برای برش کوتاهی، عنصر چیره گشتند. این امر به گسترش مذهب سنی در میان اشراف و درباریان ایرانی، و پشتیبانی آنان از خلفای عباسی انجامید. در برابر آن، توده های کشاورز و لایه های پائین اجتماعی، در دشمنی با خلفای بغداد، بیشتر به اسلام انشعابی روی آوردند.

پیروزی عباسیان نتایج چندی در برداشت؛ نخست اینکه، به تحکیم هر چه بیشتر سیستم فئودالی و زمینداری کلان انجامید. دوم اینکه، حکومت اگر چه همانند امویان حکومت کم و بیش دینی بود، اما خلافت رنگ ویژه ی مذهبی گرفت و از آن پس خلیفه، پیشوای مجتهدان شمرده شد. سوم اینکه، به "استعجام" یا "ایرانی شدن" خلافت کمک رساند. بدین گونه که پس از پیروزی عباسیان، به ایرانیان در دستگاه دولت مقامات بالا واگذار شد. در برش کوتاهی از دوران عباسی، در راستای بازسازی شیوه های زمامداری ساسانی کوشیده شد. از آن میان، سیستم مالیات گیری ساسانیان بر پایه ی بزرگی و باروری زمین ها دوباره برپا گردید. نفوذ دیوان سالاران و زمینداران ایرانی در دستگاه خلافت، در بخشی از این پاره ی تاریخی، تا بدانجا بالا گرفت که در دوران مأمون پایتخت کشور برای مدتی به شهر مرو در خاور ایران انتقال یافت.

این گونه دگرگونی ها، زمینه ساز گرایش کند، ولی رو به رشد ایرانیان، به مذهب تازه بود. این روند اما، بویژه همپا با افزایش تنش ها میان زمامداری های محلی خاوری و خلافت مرکزی، و نیز کوشش دیوان سالاران ایرانی برای چیرگی کامل بر دستگاه خلافت در بغداد، با افت و خیزهای سخت و خونینی همراه بود. نبردهای مسلحانه ی ایرانیان به رهبری مقنع و سنباد و بابک و مازیار و افشین نمونه هایی از این پیکارها بودند، چه در لایه های پایینی، و چه در لایه های بالای اجتماعی. با وجود این پایداری ها، پس از گذار از یک دوره ی پرتنش و خونبار، و در هم شکسته شدن بزرگترین راهبندهای پایینی-بالایی، به گفته ی "نولدکه"، پیروزی عرب ها بر ایران بر خلاف چیرگی یونانیان، به ژرفا رفت و در دین و آئین، عادت ها و رسم ها، و "بالاخره تمام شئون ملی" ریشه دواند.

چیرگی فرهنگ کوچنده، ریشه ها و بازتاب ها

درباره ی ریشه های رشد فرهنگ کوچ نشینی در فلات ایران، و در پیوند با آن، پیدایش حکومت های ملوک الطوایفی، دیدگاه های گوناگونی وجود دارد. پاره ای از تاریخ شناسان بر آنند که، سیستم اقطاع داری فئودالی، همانند اروپا در سده های میانی، زمینه ساز اصلی پیدایی این شیوه ی زمامداری بوده است. این دیدگاه را می توان مشروط پذیرا شد. چرا که گسترش اقطاع و افزایش اختیارات آنان، از دیگر سو، برآیند چیرگی اقتصادی

و اجتماعی و نظامی چادر نشینان، و حتی در پاره ای از برش ها، چیرگی دموگرافیک آنان بر فلات ایران بود. در حقیقت امر، ایران از یک کشور به طور عمده با تولید کشاورزی و اکثریت جمعیت ده و شهر نشین، و یکی از گهواره های توده های یکجانشین، در این پروسه ی چند صدساله، به طور عمده به یک کشور محل سکونت چادر نشین، و یا، یک کشور زیر سلطه آنان، تبدیل شد.

در این میان، بجاست به نادرستی دیدگاه پاره ای از تاریخ شناسان، که تاریخ ایران را به نبرد میان ترک ها و مغول ها و عرب های چادر نشین، از یک سو، و فارس های یکجانشین، از سوی دیگر، خلاصه می کنند، اشاره کرد. به این نکته می بایست توجه داشت، که در این برش تاریخی، و نیز پس از آن، بخشی از تیره های ایرانی بناگیز چادر نشین شده بودند، و بخشی از چادر نشینان مهاجر نیز، پس از سکونت در فلات ایران، به گروه یکجانشینان پیوسته بودند. به دیگر سخن، مرز میان یکجانشینان و کوچ نشینان، با قطعیت، از میان دو دسته بندی عرضه شده در بالا، عبور نمی کرد. با این وجود به طور کلی می توان گفت، بخش چشمگیری از کوچ نشینان، از میان مهاجرین همسایه بودند، و زندگی آنان تا مدت ها رنگ و بوی فرهنگ کوچنده را داشت.

در برش هایی از دوران خلفای عباسی، و در دوره ی زمامداری ترکان و ایلخانان مغول، مشاورین دیوانی شاهان، بیشتر از میان ایرانیان برگزیده می شدند، و نقش زمینداران بزرگ ایرانی، کم و بیش برجسته بود. تاثیر این مشاوران بر رویدادهای سیاسی و کنش ها و واکنش های اقتصادی-اجتماعی اما، تعیین کننده نبود. به گفته ی دیگر، اگر فرهنگ ده و شهرنشینی کهن سال، از شکل مشاوره ای، به شکل حکومت داری همه سویه فرا می روید، می توان گمان برد که پروسه ی کاهش توان سیورغال ها، از سویی، و گسترش زمین های دولتی به منظور کاهش توان حکومت های خودگردان محلی، از سوی دیگر، (که بیشتر از چادر نشینان مهاجر بودند)، پیشتر از دوران صفوی پدیدار می شد.

چرایی توان گیری قبایل چادر نشین را، از گوشه ی دیگری نیز می توان به ارزیابی کشید. پس از چیرگی عرب ها بر ایران می توان از پیدایی یک "تنش تند فرهنگی" در میان ایرانیان سخن گفت، که تا امروز نیز کم و بیش ادامه دارد. ایرانیان که تا دوره ی ساسانی از یک فرهنگ کهن سال چند هزار ساله و "نسبتاً" پیوسته به هم (علیرغم تمامی نشیب و فرازهای روبنایی و زیربنایی) برخوردار بودند، که بیشتر از درون خود جامعه رشد و تکامل یافته بود، یکباره با یک سیستم اندیشه ی "نسبتاً" ناآشنا با اندوخته های فرهنگی خود روبرو شدند، و به مقابله با آن، به شیوه های گوناگون پرداختند.

تقریباً تمامی دوران سوم تمدن ایران را، می توان دوران دوگانگی و چندگانگی فرهنگی و تنش های تند معنوی، و یا به گفته ی پاره ای از پژوهشگران، برش "بحران هویت" نامید. این "تنش تند فرهنگی"، نه تنها در میان لایه های پایین اجتماعی، بلکه در میان لایه های بالای اجتماعی، مانند زمینداران و بازرگانان و اندیشمندان و هنرمندان و دیوانیان نیز بازتاب یافت. روی آوری به شیوه های گوناگون مبارزه، برای رهایی از چیرگی بیگانگان عرب، و پس از آن، مهاجران ترک و مغول، از یک سو، به چنددستگی ها و رویارویی های اندیشه ای و مبارزاتی فراروید، و از سوی دیگر، با تحریکات و دسیسه های خلفا و سلاطین تازه، ژرفا یافت. هرج و مرج اندیشه ای و کرداری، در کنار ناتوانی مالی، زمینه ساز گروه گرایی های گوناگون، و نیز عدم یکپارچگی یکجانشینان برای چیرگی بر چادر نشینان گشت.

در تلاش برای چیرگی بر "بیگانه"، گروه اول مانند ابومسلم و خاندان برامکه و نظام الملک و خواجه نصیرالدین طوسی که بیشتر از زمینداران بزرگ بودند، به دستگاه حکومت پیوستند، و با پذیرش اسلام، کوشش نمودند نظام حاکم را از درون، دگرگون ساخته و "ایرانی" کنند. گروه دوم به اسلام اشعابی مانند فرقه ی اسماعیلیه و شیعه گرویدند و بیشتر نهانی، و گاه آشکارا، در پی سرنگونی حکومت های وقت بودند. گروه سوم با پایبندی به

فرهنگ پیش از اسلام به جنگ رویاروی با بیگانگان رو آورد و پس از شکست های بزرگ جنبش "خرم دینان" و صفاریان، به مبارزه ی معنوی با اسلام کشانده شد. اندیشمندان و سرایندگانی مانند فردوسی از پرچم داران معنوی اندیشه سوم بودند که بازتاب های آن را، می توان در دوران معاصر در آینه ی دیدگاه های پاره ای از اندیشمندان و هنرمندان هنوز نگریست. پادشاهی صفوی را که آمیزه ای بود از اندیشه ها و باورهای هر سه گروه، و بویژه گروه دوم، می توان برآیند این تلاطم درازگاه تاریخی در فلات ایران ارزیابی کرد.

"تنش تند فرهنگی" و دستگاه زمامداری

"تنش تند فرهنگی" تاثیرات منفی خود را بر ثبات دستگاه زمامداری نیز گذاشت. درست است که پیش از چیرگی چادرنشینان بر ایران و در دوره ی ساسانی نیز، تنش های تندی میان طبقه ها و لایه های پایین اجتماعی از یک سو، و مالکین زمیندار از سوی دیگر، بروز کرده بود، ولی این درگیری ها بیشتر خصلتی موقتی داشتند. حتی اگر یک دودمان تازه نفس ایرانی، جانشین دودمان فرسوده ی پیشین نمی شد، و همسایگان بر کشور دست می انداختند، ایرانیان پس از کوتاه مدت (مانند بازپس راندن آشوریان و یونانیان)، علیرغم شرایط دشوار، دوباره خود را سازمان می دادند، و با گزینش رهبری تازه، دودمان نوینی را بر گرد اشراف بزرگ زمیندار، و یا سران ویس های دودمانی، پایه گذاری می کردند.

در فرهنگ کهن سال ایرانی، که خطوط کلی آن در اندیشه های زرتشت و آموزه های کتاب اوستا و نیز شاهنامه ی فردوسی بازتاب یافته و بیان کننده ی فرهنگ ده و شهرنشینی بود، کوشش می شد میان شاهان و توده های مردم، آشتی طبقاتی برقرار شود، تا جامعه در برابر دشمن خارجی قوام یابد، و میزان ضربه پذیری اش کم شود. دوران چیرگی گام به گام اسلام بر ایران، برش شکاف ها و تضادهای همه سویه ی عمودی و افقی اجتماعی-اقتصادی بود، چرا که همسایه ی چادرنشین تسخیر کننده ی ایران (عرب ها)، نه تنها به شیوه های نظامی و اداری و اقتصادی و فرهنگی رایج زمان خود تکیه داشت، بلکه پیام آور یک آیین تازه نیز بود. آنان باورهای خود را به شیوه ای خشن تحمیل می نمودند، و با کوشش برای جایگزینی اجباری دین تازه به جای آیین و فرهنگ چند هزار ساله، از سویی، هرج و مرج اندیشه ای و درگیری در میان ایرانیان می پراکندند، و از سوی دیگر، به پیدایی طیف گسترده و رنگارنگی از دشمنان اندیشه ی عرب در ایران، دامن می زدند.

اگر گروه نخست یا "سازشکاران" در بالای هرم حاکمیت به اسلام سنی روی آوردند، توده های پایین شهری و روستایی یا "انشعاییون"،-همانا کشاورزان و پیشه وران و نیز بی چیزان کوچ نشین- به آیین های انشعایی و ضد خلافت عربی، از آن دست اسماعیلیه و شیعه، گرویدند. اگر گروه سوم یا "دشمن ستیزان آشتی ناپذیر"، مانند بابک و یعقوب لیث به جنگ آشکار با خلفای بغداد روی آوردند، گروه اول و دوم، به دشمنی با آنان برخاستند و چون افشین، در سرکوب آنان با حکومت های مرکزی همدست شدند.

در این کشاکش ها، بخشی از ساکنان فلات ایران، برای بازیابی خود، و کاهش "تنش تند فرهنگی"، و دستیابی به آشتی ملی، یک اندیشه را از میان جریان های فکری گوناگون مخالف استیلای بیگانگان، به پرچم معنوی مبارزات خود تبدیل کردند. با ترویج مذهب شیعه که با خشونت های زیادی نیز همراه بود، و با کوشش برای آشتی "متزلزل" میان اسلام و پاره ای از آیین ها و باورهای کهن سال ایرانی، چالش برای ایجاد همبستگی و دستیابی به استقلال، وارد برش تازه ای شد.

ایرانیان زمانی به دامن آیین سوگ گستر شیعه دست ساییده بودند، که اروپا در حال پایان دادن به "عصر خرافه" بود، و "عصر خرد" را زمزمه می کرد. به دیگر سخن، اروپا آبهستن انقلاب هایی از سلاله ی انقلاب فرانسه

بود، که کلیساداران و درباریان را به چالش می کشید، و ایران، "انقلابی افیونی و سوگ گستر" را آغازیده بود، که "باروی" موقوفه خواران و سلطان ها را بر می افراشت. "پوشالی" بودن این "بارو" را، ایرانیان باختری (افغان ها)، خیلی زود در حافظه ی تاریخ حک کردند، تا شاید همواره در " برگ های گذشته" ماندگار بماند. دریغا که "ولاییان" و دستیاران درون و برون مرزی شان، آن هم پس از سده ها، "کمدی" آنان را در تاریخ معاصر ایران به صحنه آورده اند، تا باختر آسیا، با همه ی فرازها و افتخار های تاریخی اش را، ریشخند جهانیان کنند.

آغاز خزان خاور

به گونه ی فشرده می توان گفت، از زمان چیرگی عرب ها بر ایران تا آغاز پادشاهی صفوی، و بویژه در برش پانصد ساله ی فرمانروائی چادرنشینان خاوری، نه تنها به مهمترین نیروی مولد اقتصاد کشور یعنی کشاورزی آسیب وارد شد، بلکه پیشه وری به غروب خود نزدیک گردید، و اگر چه امور بازرگانی با سازش میان بازرگانان و پیروزمندان چادرنشین، کمتر از دو رشته ی اقتصادی بالا، گزند دید و در پاره ای از برش های تاریخی به دلیل امنیت در راه های کاروانی و ایست درگیری های نظامی، تا حدی شکوفا نیز شد، ولی ناامنی ها و اجحاف های گوناگون، از انباشت سرمایه ی چشمگیر بازرگانان هم جلوگیری کرد.

در این برش، بخش بزرگی از درآمدهای به دست آمده از اقتصاد داخلی، به دست حکومت هایی افتاد، که "تنها به فکر به دست آوردن ثروت در زمانی کوتاه" بودند، و به رشد اقتصادی کشور توجه جدی نداشتند (به گفته ی یکی از خاورشناسان آلمانی).

در این دوران اگرچه باختر آسیا و ایران، هنوز یکی از مهم ترین کانون های تمدن در جهان آن روز بود (به ویژه در بخشی از زمامداری عباسیان)، و دستاوردهای بزرگ اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی برای گیتی به ارمغان آورد، اما با کندی رشد نیروهای مولده، رفته رفته از شکوفایی آن کاسته شد، و همگام با "رخت بستن خرد"، خزان خاور نیز آغازید.

این دوران تاریخی، گذشته از دوره های کوتاهی، برش چیرگی گام به گام فرهنگ کوچنده بر آرمزده، و برهه ی از میان رفتن امنیت و آرامش داخلی بود. در نتیجه ی تاخت و تازها و ویرانی های پی در پی، به سیستم آبیاری و کشاورزی آسیب جدی وارد شد، پیشه وری و صنعت، و تا حدودی بازرگانی داخلی از رشد شتابان گذشته بازماند، در ساختار زمامداری یا دیوان سالاری اشرافی-ساتراپی و سازمان یافته و نیمه سکولار پیشین، دگرگونی منفی رخ داد، سیستم ملوک الطوائفی زمامداری زیر نظر چادرنشینان مهاجر با شیوه ای خشن و ناکارا در پیش گرفته شد، درآمدهای مالیاتی زمامداران تازه از محل کشاورزی (برجسته ترین سرچشمه ی تولید ارزش اضافی در فئودالیسم) کاهش چشمگیری یافت، بحران های جدی اقتصادی-اجتماعی پدیدار شد، زمین های زیر کشت کاهش یافت، و سیل مهاجرت از روستاها به شهرها و کوهستان ها و خارج از کشور به جریان درآمد، و به طور کلی، جمعیت کشور گام به گام کاهش یافت.

چند نقل قول برگزیده، کنج هایی تیره از این برش پرتنش تاریخی را به تصویر می کشند:

پیگولوسکایا خاورشناس روس پیرامون آماج عرب ها در یورش به فلات ایران می نویسد، "ایران کشوری بود ثروتمند و می بایست تا بتواند ثروت های مادی آن را تصاحب کند." قزوینی نیز به نقل از "تاریخ بلخ" می نویسد: "قتیبه بن مسلم باهلی، سردار معروف حجاج چندین هزار نفر از ایرانیان را در خراسان و ماورالنهر کشتار کرد و در یکی از جنگ ها به سبب سوگندی که خورده بود، اینقدر از ایرانیان کشت که به تمام معنی کلمه،

از خون آن‌ها آسیاب روان گردانید و گندم آرد کرد و از آن آرد نان پخته تناول نمود. زن‌ها و دخترهای آن‌ها را در حضور آن‌ها به لشکر عرب قسمت نمود." و قزوینی با شوربختی می‌افزاید: "آن‌گاه قبر این سقی ازل و ابد پس از کشته شدنش زیارتگاه قرار داده شد و همواره برای تقرب به خدا و قضای حاجات تربت آن «شهید» را زیارت می‌کردند."

مارکوپولو در ضمن سفر خود در مشرق ایران، در دوران چیرگی چادر نشینان خاوری، اینگونه می‌نویسد: "از بلخ دوازده روز سواره به سوی شمال شرقی می‌روی و هیچ مسکنی نمی‌بینی، زیرا که مردم از ترس لشکریان و آدمیان شریر و از بیم بیگار به قلاع کوهستانی فرار کرده‌اند. طی هفت روز (میان کرمان و هرمز) که از جلگه عبور کردی به کوه بزرگ و شیبی می‌رسی ... در آنجا هرگونه میوه بسیار است. در عهد قدیم در آن نقاط دهکده‌هایی وجود داشته ولی اکنون نیست و مردمی که در آنجا زندگی می‌کنند دام چرانند." رشیدالدین نیز رویدادی را در آن برش به رشته تحریر می‌آورد که درد آلود و آموختنی است: "اگر کسی در تمامیت آنجا (یزد) می‌گردید قطعا یک آفریده را نمی‌دید که با وی سخن گوید یا حال او بپرسد و معدودی چند که مانده بودند، دیده بانی معین داشتند، چون از دور یکی را بدیدی، اعلام کردی (و) جمله در کهریزها و میان ریگ‌ها پنهان شدندی."

(این رشته پژوهش‌ها ادامه دارند)

دکتر بهروز آرمان

behroozarman@yahoo.com

www.b-arman.com

یادداشت:

در پیوند با جنبش کنونی، کتاب "خیزش 88" انتشار یافت و به درخواست خوانندگان در ایران، در لینک زیر به گونه پی‌دی‌اف در

دسترس است

http://www.b-arman.com/html/book_khizesh.htm